

کرد تا شوهر خوبی باشم مرا مجبور به سکس می

ترجمه خانه امن

پدری مجرد بودم با چند فرزند که دوباره ازدواج کردم. چه حماقتی. باید به نشانه‌های هشدار توجه می‌کردم. هر وقت مشکلی پیش می‌آمد او مرا مقصر می‌دانست. یک سال بعد از ازدواجمان، زندگی‌ام تبدیل به کابوس شد. زنم از هر فرصتی برای تحقیر من استفاده می‌کرد.

در درگیری‌ها همیشه مرا می‌زد؛ البته نه توی صورتم. فکر می‌کردم شایسته این رفتارم؛ چون او دائما می‌گفت شوهر بدی هستم. برای اینکه شوهر خوبی باشم، مرا وادار به سکس می‌کرد. من نمی‌توانستم از این رابطه خشونت‌آمیز بیرون بروم چون رفتن به معنای ترک فرزندانم بود.

سعی کردم مادرم را در جریان بگذارم اما او هم با شنیدن کوچک‌ترین چیزی می‌گفت: «چه می‌کنی که او مجبور می‌شود با تو اینطور رفتار کند؟» احساس می‌کردم همه به جز بچه‌هایم مرا رها کرده‌اند. بعد از چند سال همسرم گفت که می‌خواهد برود. همه گفتند من مقصر این جدایی هستم. من هرگز به کسی نگفتم واقعا چه بر سرم آمده است.

سال‌ها بعد، سرانجام به مشاوره‌ای که بخاطر افسردگی از دست دادن کار پیشش می‌رفتم ماجرا را گفتم. آن زمان هیچ دوست نزدیکی نداشتم.

چگونه با موضوع برخورد کردم

با اینکه احساس بی‌عرضگی می‌کردم، می‌دانستم بچه‌ها به من نیاز دارند. این تنها چیزی بود که باعث می‌شد ادامه بدهم و سرانجام فهمیدم که همه چیز تقصیر من نبوده است. من همیشه درگیر مراقبت‌های روزانه از آنها بودم و همین به زندگی من هدف می‌داد. عشق آنها به من قدرت می‌بخشید اما تردیدم نسبت به اینکه آیا می‌توانم شوهر خوبی باشم هرگز از بین نرفت. از آن وقت با هیچ زنی رابطه نداشتم.

چگونه این وضعیت تغییر کرد

همسرم از من ناامید شد و رفت. فکر می‌کنم او همان دوران با مردهای دیگری رابطه داشت و ارزشی برایم قائل نبود. او تقریبا همه چیز را از خانه برد اما آن موقع این موضوع اصلا برایم مهم نبود. فقط خوشحال بودم که همه چیز تمام شده است؛ بدترین دوران زندگی‌م بود.

چطور قوی‌تر شدم

نمی‌دانم چه می‌شد اگر مجبور نبودم به بچه‌ها فکر کنم. شاید همین حالا هم اینجا نبودم. مشاورم به من کمک کرد تا مفهوم آزار را بفهمم. او کسی بود که لغت «تجاوز» را به کار برد و من تازه فهمیدم آنچه در اتاق خواب ما می‌گذشت چه بود. خیلی جالب بود که من هرگز اینطور به موضوع نگاه نکرده بودم.

من در خامی به سر می‌بردم و هیچ واژه‌ای برای توصیف سردرگمی و وحشت خود نداشتم.

آنچه باید به دیگران درباره خشونت خانگی بگویم

نمی‌دانم چه بگویم جز اینکه «درکتان می‌کنم». وقتی در رابطه خشونت‌بار قرار دارید افکار مغشوش زیادی به سراغتان می‌آید؛ ممکن است خودتان را سرزنش کنید و مقصر بدانید. ضمن اینکه در شرایطی که نگرانی‌هایی زیادی مثل بچه، مسائل مالی، هزینه و کلا و غیره دارید گفتن اینکه می‌خواهید از رابطه خشونت‌بار بیرون بیایید درست نیست. برای من تنها چیز مثبتی که وجود داشت عشق من به بچه‌ها و عشق آنها به من بود.

منبع به زبان انگلیسی: dvrcv